

یک سوم مقتولین زن مجاهدین مارکسیست بود. گذشته از این، زنان سازمان مجاهدین مسلمان مأموریت‌های پیک و ارتباط، خانه‌داری، تبلیغات و نظایر این کارها را به عهده داشتند، در صورتی که زنان سازمان مجاهدین مارکسیست، به عنوان یک عضو مبارز، در زد و خوردهای مسلحانه شرکت کردند و حتی در مواردی رهبر عملیات بودند. بی‌مناسبت نیست که در اینجا از چند تن از این زنان شجاع یاد کنیم:

منیژه اشرف‌زاده کرمانی نخستین زن مجاهدی بود که در مقابل جوخه آتش قرار گرفت. او عملیات گروهی را رهبری می‌نمود که در سال ۱۳۵۴ دو مستشار آمریکایی را ترور کرد.^{۱۰}

فاطمه بهجت تیفنکچی عضو تحریریه قیام کارگر، در نبرد خیابانی با پلیس مجروح شد و قبل از دستگیری با سیانور خود کشتی کرد.^{۱۱}

منیژه بتول افتخاری یکی دیگر از زنان سازمان مجاهدین بود که در چند مرحله عملیات نظامی شرکت کرد و سرانجام، هنگام بمب‌گذاری در محل کنفرانس سرمایه‌گذاران خارجی به هلاکت رسید.^{۱۲}

بی‌مناسبت نیست یادآور شویم که در جریان تحقیق درباره جنبش چریکی ایران، نام همه مقتولین، مجروحین و نیز فعالان سازمانها را به دست نیاورده‌ایم.

بررسی وضع خانواده‌های مجاهدین نیز درخور توجه است: پدران ۳۵ تن از ۶۸ تن مقتولین سازمان مجاهدین خلق مسلمان (بیش از ۵۱ درصد) بازاری هستند. ۵ تن (۷ درصد) با حرفه تخصصی و یا وابسته به خانواده متوسط متجدد، ۷ تن (۱۰ درصد) از طبقه پایین و کارگری می‌باشند.

در مورد مجاهدین مارکسیست، از ۳۵ تن مقتولین که حرفه پدرانشان شناخته شده

۱۰. منیژه از یک خانواده متوسط بود، مادرش به حرفه پزشکی اشتغال داشت. اشرف‌زاده کرمانی، دانشجوی دانشکده علوم اداری و بازرگانی دانشگاه تهران بود که به مجاهدین پیوست. وی در دانشگاه تظاهراتی علیه رژیم ترتیب داد.

۱۱. فاطمه فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران بود، در مدرسه دخترانه رفاه تدریس می‌کرد و به یک خانواده مذهبی تعلق داشت. گفتنی است که مجاهدین مسلمان خانم تیفنکچی را از زنان مجاهد سازمان خود منظور کرده‌اند.

۱۲. منیژه بتول افتخاری از یک خانواده متوسط همدانی بود، هنگام تحصیل در دانشگاه پزشکی دانشگاه تهران به مجاهدین پیوست. برادرش عضو مجاهدین مسلمان بود.

است ۱۷ تن (۴۸ درصد) بازاری و کاسب کار؛ ۷ تن (۲۰ درصد) حرفه تخصصی یا وابسته به خانواده‌های متوسط متجدد، و بیش از ۱۰ نفر (۲۹ درصد) از طبقه پایین و کارگری بودند.^{۱۳}

• •

گذشته از برخوردهای مسلحانه و محاکمات و اعدامهایی که شرح داده شد، افراد و گروه‌های کوچکی نیز بوده‌اند که در جریان مبارزات ضد رژیم، ضمن درگیری با پلیس و عوامل امنیتی دستگیر و یا کشته و مجروح شده‌اند، و یا به حکم دادگاههای فرمایشی نظامی به قتل رسیده‌اند. همچنین افرادی به وسیله مأمورین امنیتی ربوده شده، و اثری از سرنوشت آنها به دست نیامده است؛ آنان برای ما نیز ناشناس مانده‌اند.

سید علی اندرزگو، روحانی مبارزی بود که با فدائیان اسلام مربوط بود و با مهارتی که در تغییر قیافه و جعل اوراق داشت، سالها به نام شیخ عباس تهرانی علیه رژیم به مبارزه پرداخت و در تهیه اسلحه و مهمات برای مجاهدین نقش بسزایی داشت. اندرزگو سرانجام یکی از روزهای ماه رمضان، در سال ۱۳۵۷ طی یک درگیری مسلحانه در خیابان ری به شهادت رسید.

در اواخر سال ۱۳۵۲ یک گروه مارکسیستی، شامل خسرو گلسرخی، روزنامه‌نگار و کرامت دانشیان و چند نفر دیگر دستگیر و در دادگاه نظامی فرمایشی محاکمه شدند.^{۱۴} اتهام آنها توطئه علیه جان شاه، همسرش و ولیعهد بود. جریان این محاکمه، که از تلویزیون پخش گردید واکنش شدیدی در افکار عمومی مردم ایران ایجاد کرد. گلسرخی با شجاعت و بی‌پروایی در دادگاه سخن گفت و رژیم را به محاکمه کشید:

«... من در دادگاهی که نه قانونی بودن و نه صلاحیت آن را قبول دارم، از خود دفاع نمی‌کنم. من به عنوان یک مارکسیست، خطایم با خلق و تاریخ است. شما هرچه بیشتر به من بتازید، بیشتر به خود می‌بالم، چرا که هرچه از شما دورتر باشم، به مردم نزدیکترم. هر قدر کینه شما به من و عقاید شدیدتر باشد، لطف و حمایت توده از من قویتر است، حتی اگر مرا به گور بسپارید — که خواهید سپرد — مردم از جسدم پرچم و سرود می‌سازند. [...] جرم من، نه توطئه و سوء قصد، بلکه عقاید

۱۳. نقل از: مجاهدین ایران، تألیف آرون آبراهامیان، صفحات ۱۶۵ تا ۱۶۹ (برگردان از متن انگلیسی).

۱۴. دیگر محاکمه‌شوندگان عبارت بودند از: عاطفه (همسر گلسرخی)، شکوه فرهنگ، ابراهیم فرهنگ —

رازی، رحمت الله جمشیدی، مریم اتحادیه، طیفور بطحانی و عباسعلی سماکار.

من است. من علیه این دادگاه، علیه سازندگان این پرونده و علیه صادرکنندگان بی‌مسئولیت رأی دادگاه عادی اعلام جرم می‌کنم...»^{۱۵}

کرامت دانشیان نیز دلیرانه از آرمان خود دفاع کرد، رژیم و جنایتهای دستگاه را محکوم نمود و دادگاه را صحنه خیمه شب بازی مضحکی دانست و گفت: برای مردن در راه آزادی وطنش افتخار می‌کند.

وقتی منشی دادگاه نظامی حکم اعدام گلسرخی و دانشیان را اعلام کرد، آن دو لبخند زدند، سپس دست یکدیگر را به گرمی فشردند و در آغوش هم فرو رفتند... در میان گروههایی که آماده مبارزه علیه رژیمهای حاکم شده‌اند، افراد ضعیف و زبونی نیز یافت می‌شوند که بدون برآورد مشکلات و مصائبی که طی مبارزه در پیش خواهند داشت و بی‌خبر از توان و قدرت ناچیز خود، به صف مبارزان پیوسته‌اند. اینان در برخورد با واکنش سرکوبگرانه رژیم تسلیم می‌شوند و به موجوداتی حقیر و بدبخت تبدیل می‌گردند.

از دوازده تن متهمان دادگاه تجدید نظر نظامی گروه گلسرخی، چند نفرشان در زمره این قبیل افراد بودند که نه تنها ابراز ندامت کردند، بلکه یاران خود را توطئه گران علیه رژیم دانستند و برای آزادی جسم حقیرشان، با اشک و لابه، به سجده درآمدند و تقاضای عفو کردند.

ابراهیم فرهنگ رازی گفت «از اینکه نتوانستم در جهت خنثی کردن افکار پلید توطئه گران کاری انجام دهم، با تمام وجود خود را گناهکار می‌دانم.»

شکوه فرهنگ گفت «موج پشیمانی و شرمساری، همه وجودم را فرا گرفته است!» رحمت‌الله جمشیدی اظهار داشت که در زندان ایدئولوژی مارکسیست را درک کرده است. وی در دادگاه گفت «ایدئولوژی مارکسیستها تنها می‌تواند وسیله خوبی برای ویرانگری باشد [...] اینجا، موضوع تخدیر افکار انسانی مطرح است.»

مریم اتحادیه اعتراف کرد که پس از دستگیری چشمه‌ایش باز شده است. وی در دفاع از خود چنین اظهار داشت «دستگیری من سیلی محکمی بود که چشمه‌ایم را باز کرد. یخهای ذهنم آب شدند و فهمیدم که کورکورانه به راه خطرناکی می‌رفتم!»

پس از پایان کار دادگاه، ساواک، برای درهم شکستن قدرت مقاومت قهرمانانه گلسرخی و دانشیان، به آنها پیشنهاد کرد برای زنده ماندن فقط یک راه در پیش دارند و آن تقاضای عفو از شاه برای تخفیف مجازات اعدامشان است. پاسخ هردو یک کلمه بود: «نه.»^{۱۶}

روحانیت و چریکها

روحانیون در آغاز فعالیت مجاهدین اسلامی، بخصوص بنیانگذاران سازمان خوشحال بودند و برای کمک به آنها اقداماتی انجام دادند ولی پس از گرایش تدریجی آنها به مارکسیسم و بیان این موضوع که در مبارزه علیه استعمار با مارکسیستها هدف مشترکی دارند و یا «ما به خدا معتقدیم و آنها (مارکسیستها) به ماده، و ایسن مسئله در شرایط حاضر هیچ گونه تضادی را در عمل ایجاد نکرده و نمی‌کند...»^{۱۷} نظریه روحانیون نسبت به آنها تغییر کرد.

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی یکی از روحانیون مبارزی است که چند بار به زندان افتاده است. وی در توضیح کمک به مجاهدین در ابتدا و سپس تغییر نظریه روحانیون نسبت به آنها می‌گوید:

«... ما روحانیون از فعالیت مجاهدین خوشحال بودیم که تشکیلاتی دارند. ما در مدرسه رفاه کار می‌کردیم و از طریق همسر حنیف نژاد، که در آن مدرسه کار می‌کرد، در جریان کار آنها بودیم. به خاطر کمک به آنها، نامه‌ای به امام نوشتیم وسیله سحابی فرستادیم. [...] نامه لو رفت، ما را دستگیر کردند. مهندس سحابی و توسلی اعتراف کردند ولی من قبول نکردم، پس از مدتی آزاد شدم.^{۱۸} شانزده گروه در

۱۶. همان، صفحه ۱۸.

۱۷. علی میهن دوست، دفاعیات؛ گوه‌رهایی که در تاریکی درخشیدند، صفحات ۸۶-۶۲.

۱۸. مهندس عزت‌اله سحابی در مورد چگونگی لو رفتن نامه و دستگیری‌های بعدی، در مصاحبه با مؤلف گفت:

«همانطور که آقای رفسنجانی یادآور شده، نامه مزبور «لو» رفت، این نامه به وسیله من، به مادر یکی از دوستان که عازم مسافرت خارج از کشور بود، داده شد تا به گیرنده در پاریس تحویل شود. در فرودگاه مهرآباد، مأموران ساواک نامه را ضبط کردند و خانم مسافر را نیز، به زندان بردند. دوسه روز بعد، من بی‌اطلاع از چگونگی دستگیری آن خانم، بازداشت شدم. از غندی (منوچهری) شکنجه‌گر معروف ساواک، مأمور بازجویی من بود. در همان اوایل بازجویی چون عین نامه را روی پرونده مشاهده ←

زندان بودند و اکثراً جوان و نیرومند و پرشور و در این شرایط با مجاهدین آشنا شدم. از همان اول اختلاف فکری را دیدم. وقتی احمد رضائی شهید شد در زندان سخنرانیهایی کردم، از طرف مجاهدین مورد اعتراض واقع شدم که چرا حرفهایی از آخرت و ثواب و جزاء زده‌ام. گفتند اینها قابل توجیه نیست و ما نزد چپها شرمند می‌شویم. مسئله دوم اینکه در زندانهای گذشته جمعمان از کمونیستها که حزب توده بودند جدا بود و آنها را کافر می‌شناختیم، اما موج جدید برنامه را عوض کرد. گفتند در هدف مشترکیم و باید همراه باشیم و در همه چیز مشترک، که ما قبول نداشتیم [....] یکی از متفکرینشان تحلیل کوتاهی از سازمان نقل می‌کرد که علم مبارزه را از مارکسیسم گرفتیم و بدون آن پیروزی ممکن نیست. از طرفی در جامعه ایران بدون اتکاء به اسلام مبارزه نمی‌شود کرد بنابراین باید پلی بزنیم بین مارکسیسم و اسلام که هر دو را داشته باشد، هم عمل مبارزه را داشته باشیم، هم زمینه آن را که مذهب است. تحلیل مذهب به طوری که با مارکسیسم مابینتی نداشته باشد و سالها این متدلوژی را مطرح کرده‌اند که جمع بین مارکسیسم و اسلام باید باشد [....] قرار شد نوشته‌های آنها را بخوانیم و نظر بدهیم. پس از هفت ماه که از زندان آزاد شدم تصمیم داشتیم از آنها حمایت کنیم، همان روزها تحصن در قم بود [....] مواجه شدیم به اینکه امام اینها را تأیید نمی‌کند. اوائل سال پنجاه و دو (۱۳۵۲) رجائی رابط من با اینها بود و خبر داد امام حرفهای آنها را حرفهای دکتر تقی ارانی دانسته است. رضا رضائی کتابهایی برای من فرستاد که اگر مخالف اسلام است تذکر دهم و من دیدم کتابهایشان همان تجزیه و تحلیل کمونیستهاست به اضافه تعدادی آیات و جملاتی از نهج البلاغه، برای توجیه همان نظریات [....] آنها حاضر به تغییر فکر نشدند...»^{۱۹}

→ کردم، متوجه شدم که نامه «لو» رفته و ساواک در صدد شناسایی افرادی است که در این کار دست داشته‌اند؛ خانم دستگیر شده هم اعتراف کرده بود، انکار نتیجه‌ای نداشت؛ خودم را تهیه‌کننده و فرستنده معرفی کردم.

دو سه روز بعد متوجه شدم آقای رفسنجانی هم در همان بند زندانی است. با استفاده از فرصت کوتاهی که بدست آمد به ایشان که به همان اتهام مربوط به نامه و کمک به مجاهدین دستگیر شده بود گفتم: مداخله و مشارکت در مورد «نامه» را انکار کند، زیرا من مسئولیت این کار را به عهده گرفته‌ام. آقای رفسنجانی به علت انکار چندی بعد آزاد شد، من هم به ۱۲ سال زندان محکوم گردیدم...»

(مصاحبه با مهندس سبحانی، اسفند ۱۳۶۹، تهران)

۱۹. سید جلال الدین مدنی؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، صفحات ۱۹-۲۱۸ (زیر عنوان جمهوری اسلامی مربوط به سالگرد شریف واقفی).

آقای دعائی، یکی از روحانیون مبارز که هنگام تبعید آیت الله خمینی در نجف با ایشان تماس طولانی داشته است، با اشاره به ربودن هواپیمای شرکت هواپیمایی ملی ایران، که در سال ۱۳۴۹ به وسیله مجاهدین خلق ایران به بغداد برده شد و زندانی شدن آنها، علت عدم تأیید آیت الله را از مجاهدین بدین شرح نقل کرده است:

«... ربایندگان این هواپیما از کادرهای سازمان مجاهدین خلق بودند [...] زیر نظر پناهیان تمامی ۹ نفر را (ربایندگان) شکنجه کردند... از جمله این افراد، موسی خیابانی، رسول مشکین فام و حسین روحانی بودند. با فرود این هواپیما، کادر مرکزی سازمان مجاهدین تلاش کرد تا به نحوی از حضرت امام و دیگر یاران مبارز در عراق برای آزادی اینها کمک بگیرد و مرحوم آیت الله طالقانی هم... با مرکب نامرئی پیامی را به امام می نویسند (انهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم هدی) (درست سرنوشت اصحاب کهف) و با پیام مخفی که حامل آن سید مرتضی تراب حق شناس بود... رفتم خدمت امام وقت گرفتم و گفتم فردی که می شناسم و مورد اعتماد است و ایشان پیامی از سید ابوالفضل زنجانی و آیت الله طالقانی آورده... در حضور امام آن نوشته نامرئی را ظاهر کرد و امام در جواب فرمودند که من باید تأمل کنم و جواب شما را بدهم. روز بعد امام در جواب گفتند که من نمی توانم کاری انجام بدهم چون رسماً من باید چیزی از مسئولین عراقی برای آزادی آنها بخواهم و بعداً آنها نیز چیزی از من خواهند خواست و بنده نمی توانم با عراقیها داد و ستد را آغاز کنم...»

این ماجرا گذشت، بعد از چندی تراب حق شناس نزد من آمد و گفت که ما از طرف سازمان مأموریت داریم که با امام در ارتباط باشیم و کلیه برنامه ها و ماهیت سازمان خود را به امام عرض کنیم و تا حد امکان حمایت ایشان را جلب کنیم [...] در سفر بعد، به اتفاق حسین روحانی آمد که از کادرهای بالا بود... آمدند خواستند خدمت امام برسند و توضیحاتی به عرض امام برسانند. من این تلاش را کردم و امام هم روی سابقه ذهن، که آقای زنجانی و طالقانی از اینها حمایت و سفارش آنها را کرده بودند، متوجه شدند که یک گروه جدید اسلامی، معتقد بر مبارزه مسلحانه مخفی است. خواستند ببینند چه فکری می کنند و چه کسانی هستند.

پنج جلسه پشت سرهم، به حسین روحانی اجازه دادند که مستقیماً حرف بزند. حرفهایش را زد و از کتابهایی که با خودشان آورده بودند، که امام از طریق آن کتابها با طرز فکر این سازمان آشنا بشوند، کتاب راه انبیاء راه بشر بود. کتاب امام

حسین معروف، که آن روزها اسمش سیمای یک مسلمان بود [...] مطالعه کتاب که تمام شد، حسین روحانی برگشت و قرار شد نظر امام را به آنها بگویم. امام درباره کتاب راه انبیاء راه بشر فرمودند که اینها ضمن این کتاب می‌خواهند بگویند که معادی وجود ندارد و معاد، سیر تکاملی همین جهان است و این چیزی است خلاف معتقدات اصولی اسلام. و باز برداشت امام این بود که اینها بیش از آنکه تعبد داشته باشند، تمسک دارند، یعنی این مفاهیم که از نهج البلاغه و از قرآن گرفته می‌شود و با این شیوایی عرضه می‌شود یک نحوه وسیله هست، تمسکی به آن کرده‌اند و ازین دندان ایمان ندارند...

امام گفتند که من تأیید نمی‌توانم بکنم. شما معتقد به مبارزه هستید، الآن وقتش نیست، پیروز نخواهید شد. اما اینکه بیایند سازمان را صد درصد تخطئه بکنند، یا تأیید بکنند، خیر. تأیید نکردند و هرچه در این رهگذر فشار آمد نپذیرفتند... اینها کتابهای زیادی داشتند، اما برای عرضه به امام و برای جلب نظر امام، فقط دو کتابشان را آوردند. تکامل، اقتصاد به زبان ساده، و شناخت را نیاوردند.^{۲۰}

بخش هفتم نقدی بر عملکرد گروه‌های چریکی

نتیجه

بررسی و تحلیل همه‌جانبه درباره جنبش چریکی ایران، طی دهه ۱۳۵۰ و اثرات و پیامدهای عملیات چریک‌ها، در چارچوب این کتاب نمی‌گنجد. هدف از آنچه در زیر خواهد آمد، نقدی است به‌طور اجمال، درباره سازمان، ایدئولوژی، اهداف و استراتژی و نیز، نقایص، کمبودها، اشتباهات رهبری سازمانهای چریکی از جنبه‌های سیاسی، تاکتیکی، عملیات و غیره...

پیش از عنوان مطلب، این نکته را یادآور می‌شویم که انتقاد ما از عملیات سازمانهای چریکی، محدود است به دوره فعالیت آنها، در جریان مبارزه علیه رژیم پهلوی، از زمستان ۱۳۴۹ تا بهمن ۱۳۵۷. بحث درباره شیوه کار و عملکرد سیاسی گروه‌های چریکی بعد از پیروزی انقلاب مستلزم بررسی و تحقیق همه‌جانبه وسیعی است که هم اکنون سرگرم انجام آن هستیم.

یادی از دلاوران

در آغاز باید از اخلاص، فداکاری و جانفشانی همه زنان و مردان دلاوری یاد کنیم، که در آن دوران سیاه ترور و وحشت به پا خاستند و با دست خالی، و تا پای جان، مفاهیم نوین مبارزه علیه رژیم ستمگر را مطرح کردند و راه را برای جنبش انقلابی مردم ایران هموار ساختند.

هرچند جنبش چریکی که از بهمن ۱۳۴۹ آغاز شد، نتوانست به همه هدفهای خود برسد، ولی دستاوردهای عملیات مسلحانه چریک‌ها، در سياهکل و به دنبال آن، مبارزات مسلحانه سازمان مجاهدین خلق ایران و دیگر گروه‌های چریکی، فضای سیاسی کشور را عوض کرد و روحیه رزمندگان را بالا برد. به تظاهرات اعتراض آمیز دانشجویان و روشنفکران، ابعاد تازه‌ای بخشید. «قدر قدرتی» محمدرضا شاه را باطل ساخت، تبلیغات

رژیم و متحدین غربی و شرقی او را، که ایران را جزیره ثبات می‌گفتند، مخدوش کرد و نتایج و آثار «انقلاب شاه و مردم» را زیر سؤال کشید.

نبرد مسلحانه

از زمستان ۱۳۴۹ یعنی از آغاز عملیات چریکی، تا سال ۱۳۵۷، تنها در یک مورد، یعنی در عملیات سیاهکل، بین چریک‌های گروه جنگل و نیروهای انتظامی و ارتش نبرد مسلحانه و موضعی روی داد. از آن پس هیچ گاه افراد چریک (مجاهدین خلق، فداییان خلق و دیگر گروه‌های چریکی) با نیروهای مسلح و انتظامی دولت درگیر نبرد مسلحانه در یک موضع مشخص نشدند و برخوردهای بعدی عموماً در جریان تجسس، شناسایی و تعقیب افراد، در معابر عمومی شهرها و یا محاصره محل اقامت آنها (خانه‌های تیمی) بود. به بیان دیگر، عملیات چریک‌ها در محور دستبرد به بانک‌ها، ترور افراد شناسایی شده، بسبب گذاری، در اماکن، حمله به کالانتربها برای تهیه اسلحه، انجام گرفت. در همه این برخوردها، افراد گروه‌های ضربت ساواک و کمیته و شهربانی، که در تعقیب چریک‌ها بودند، با آنها زد و خورد می‌کردند و تلفاتی نیز متحمل می‌شدند.

هر دو سازمان؛ «چریک‌های فدایی خلق ایران» و «مجاهدین خلق ایران»، در ماه‌های اول، کسی پس از اجرای اولین مرحله عملیات، شناسایی شدند و تعداد زیادی از رهبران و فعالان سازمان‌ها، دستگیر گشتند. آنهایی که جان سالم به در برده بودند، به سلول‌های سه چهار نفره پناه بردند، با وجود این در شرایط بسیار نامساعدی، تشکیلات خود را نوسازی کردند. ضربه زدند و ضربه‌های سهمگین خوردند، تعداد قابل توجهی در برخوردهای خیابانی کشته شدند، برخی خودکشی کردند و جمعی در دادگاه‌های نظامی، با تحمل شکنجه‌های شدید، محاکمه و تیرباران شدند و گروهی به زندان‌های طولانی محکوم گردیدند.

گلوله به تنهایی نمی‌تواند حاکم باشد

همه گروه‌های چریکی در کتب و نوشته‌های خود تأیید کرده‌اند که پیش از انتخاب راه مبارزه مسلحانه، مطالعات زیادی پیرامون شیوه عملیات نظامی - سیاسی چریکی، در کشورهای کوبا، ویتنام، الجزایر و آمریکای لاتین به عمل آورده‌اند. تجارب «کارلوس مارگلا» در برزیل، «چه گوارا» در کوبا و آمریکای لاتین و «ژنرال جیاب» را در

ویتنام، در زمینه نبردهای چریکی و مسائل منطقه‌ای، مطالعه و بررسی کرده‌اند. برخی از رهبران چریکها (فداییان و مجاهدین) نیز کتب و رساله‌هایی پیرامون شیوه مبارزه مسلحانه در ایران نوشته‌اند.^۱ با این حال، از تجارب سیاسی و نظامی رهبران انقلابی پیروی نکرده‌اند. این گروه‌ها می‌خواستند آنچه را که سالها در آرزوی به دست آوردن آن بوده‌اند، طی چند هفته، یا چند ماه به دست آورند، و همه مشکلات را با مایه گذاردن جان خود، از میان بردارند.

بیژن جزنی، تئورسین جوان و پرشور انقلابی، شکست «سیاهکل» را به عنوان تجربه‌ای که در اثر فشار شدید دشمن، و در شرایط نامساعد به گروه جنگل تحمیل شد، تلقی می‌کند. وی در نبرد با دیکتاتوری، موفقیت در اجرای عملیات مسلحانه را مستلزم آمادگی و حمایت مردم می‌داند. همچنین ضربه وارد ساختن اقتصادی (بمب گذاری و انفجار تأسیسات اقتصادی) را در شرایط مخصوصی تأیید می‌کند و می‌گوید:

«... اعمال قهر انقلابی از یک سو، نیازمند رشد پیشاهنگ (گروه چریکی) و نیرومند شدن اوست، از سوی دیگر مستلزم آمادگی توده‌ها در پذیرفتن این حمایت است. اگر جریانهای سیاسی - نظامی، بدون توجه به موقعیت و آمادگی مردم بخواهند با عملیات نظامی از خواسته‌های آنها حمایت کنند، این امر موجب رمیدن آنها شده و به حرکات توده‌ای آسیب می‌رساند. چریک باید نخست از طریق تبلیغات سیاسی و هسته‌های سیاسی صنفی خود کوشش کند با مردم ارتباط مستقیم برقرار کند و آنان را با هدفها و شیوه‌های خود آشنا سازد [...] کاربرد عملیات مسلحانه و وارد ساختن ضربات اقتصادی در مرحله فعلی امر ساده‌ای نیست. نمی‌توان با این حساب که سرمایه‌های فعلی، اغلب وابسته به انحصارات خارجی است، به مراکز تولیدی و بازرگانی آسیب رساند. در اینجا باید به افکار توده‌ها و میزان پذیرش آنها توجه کرد [...] مثلاً، خرابکاری در مرکز نیرو، مقارن جشنهای سال ۱۳۵۰ می‌توانست برنامه این جشنها را در حضور صدها میهمان و خبرنگار خارجی مختل سازد و اعتراض به دیکتاتوری را به مردم و افکار عمومی جهان نشان

۱. نبرد خلق، ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، فروردین ۱۳۵۳؛ شرح تأسیس و تاریخچه وفایع سازمان مجاهدین خلق ایران، از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰، سازمان مجاهدین خلق ایران، تیرماه ۱۳۵۸؛ حمید اسرف، جمع‌بندی سه ساله، انتشارات نگاه، ۱۳۵۷؛ تاریخ مبارزات مردم ایران (حقایق دربارہ جنبش جنگل) و حماسه سیاهکل، انتشارات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران سال ۴.

دهد [...] با این ترتیب نتیجه می‌گیریم که نمی‌توان هر کارخانه یا مرکز بازرگانی را به صرف اینکه سرمایه آن مشترک یا خارجی است مورد حمله قرار داد، یا فلان فروشگاه بزرگ را منفجر کرد...»^۲

جزئی، با اشاره به شرایط، اهداف و نتایج مبارزه مسلحانه، بر این نکته تأکید دارد که مبارزات گروهی و قهرمانیهای فردی، بدون پیوند فشرده و تنگاتنگ با مردم و خواست توده‌ها، سرانجامی نخواهد داشت.

«... محتوای سیاسی مبارزه مسلحانه اساساً مقابله با دیکتاتوری است، ولی این مقابله می‌بایست به دو هدف دست یابد؛ اول متحد ساختن عمده‌ترین نیروهای بالفعل مردم در زیر یک شعار و یک مشی انقلابی... دوم بسیج توده‌ها، که به معنی به حرکت درآوردن مردم در برابر رژیم، زیر یک رهبری انقلابی است. این دو هدف، یعنی تثبیت مشی انقلابی و بسیج توده‌ها، با هم پیوند ناگسستنی دارد. هنگامی می‌توان مردم را بسیج کرد که بخش عمده نیروهای فعال مخالف رژیم، که پشاهنگی پراکنده را تشکیل می‌دهند، به مشی واحد انقلابی معتقد شده باشند و هنگامی می‌توان این نیروهای فعال را متحد ساخت که حرکت به سوی توده‌ها آغاز شده و اولین نتایج آن صفت مشی انقلابی را اثبات کرده باشند. به عبارت دیگر، نمی‌توان مبارزه مسلحانه را صرفاً با تأکید بر جانبازی، شجاعت و قاطعیت چریک از نیروها و جریانهای فعال خواست، که مشی مسلحانه را بپذیرند. این فداکاری و جسارت تنها در رابطه با محتوای انقلابی‌ای که این مبارزه دارد، می‌تواند ارزش خود را اثبات کند...»^۳

علی‌اکبر صفائی فراهانی، فرمانده عملیات سیاهکل، در رساله‌ای زیر عنوان «آنچه یک انقلابی باید بداند» نظریات خود را از جنبه‌های سیاسی، ایدئولوژیکی، اجتماعی، مبارزه مسلحانه و نیز تجارب حاصل از فعالیتهای چریکی، به تفصیل بیان داشته است. صفائی، انقلاب دموکراتیک توده‌ای را تنها عامل خاتمه دادن به سلطه امپریالیسم می‌داند، به لزوم یکپارچگی ملی برای پایان دادن به هرگونه ظلم و ستم تأکید دارد، اما برای به حرکت درآوردن توده‌ها، برنامه و راهی ارائه نمی‌کند. وی ضرورت مبارزه

۲. بیژن جزئی: برد با دیکتاتوری، انتشارات چمن، ۱۳۵۷، صفحه ۵۰.

۳. همان، صفحات ۸۰-۷۹.

مسلحانه و حقانیت آن را امری مسلم و «غیرقابل بحث» می‌داند؛ و از طولانی شدن مبارزه نگرانی ندارد و می‌گوید:

«... ما تردیدی نداریم مقابله سیاسی با دستگاهی که اساساً متکی به دیکتاتوری نظامی است جز از راه قهر میسر نخواهد بود [...] ما از طولانی شدن مبارزه باکی نداریم. دست یافتن به یک جامعه مترقی از طریق انقلاب به ما فرصت می‌دهد که نیروها و کادرهای جامعه آینده را در انقلاب پرورانیم و برای یکبار و برای همیشه پیروز شویم و پیروز بمانیم.»^۴

صفائی خشونت وحشیانه رژیم را در سرکوب کردن جنبش مسلحانه پیش‌بینی می‌کند و به گمان خود آن را عاملی برای کشاندن دستگاه حاکمه، به صحنه نبردی که حاضر به وارد شدن در آن نیست می‌داند، ولی از نتایج این درگیری، در شرایط نامتساوی و چگونگی تأمین تدارکات و پشتیبانیهای اولیه جنگهای چریکی غافل می‌ماند. به بیان دیگر، بیشتر نظریات او، جنبه تئوریک دارد. او می‌گوید:

«... البته جای تردید نیست که دستگاه حاکمه، به خشونتهای بیشتری خواهد گرایید و مجازاتههای شدیدی در پیش خواهد گرفت، ولی فراموش نکنیم که همین امر مبارزه واقعی را دامن زده و دستگاه حاکمه را به میدانی می‌کشاند که با پای خود، حاضر به دخول در آن نیست [...] دستگاه حاکمه در آغاز جنبش مسلحانه، آغاز پایان حیات خود را دیده و همچون گاوی که به سلاخ‌خانه کشیده می‌شود، به هراس می‌افتد [...] هسته انقلابی، در مرحله اول حیات خود، تدارک نیروهای انسانی و مالی و نظامی خود را باید به عهده بگیرد. برای تدارک نیروی انسانی نباید با دیگر سازمانها و گروهها در داخل کشور تماس برقرار کند...»^۵

حمید اشرف، در زمینه نقایص، کمبودها و اشتباهات سازمان فداییان خلق ایران، منصفانه قضاوت کرده و گفته است:

«... مهمترین ضعف ما، بی‌تجربگی بود، بقیه ضعفها از این [بی‌تجربگی] ناشی می‌شد. ما می‌خواستیم زود به نتیجه برسیم. سازمان کافی برای تحقق بخشیدن به طرحها و آرزوهای سیاسی خود، در نظر نمی‌گرفتیم. [...] ما به بی‌تجربگی خود وقوف نداشتیم و به نیروهای خودمان بیش از حد، بها می‌دادیم...»^۶

۴. علی اکبر صفائی فراهانی؛ آنچه یک انقلابی باید بداند، انتشارات آمل، ۱۳۴۹، صفحات ۶۹-۶۶.

۵. همان، صفحات ۷۱-۶۷.

نظریه رهبران و بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران نیز، در زمینه ایدئولوژی و هدف‌های استراتژی سازمان همسویی ندارد، مجاهدین ایدئولوژی اسلام و شهادت را به عنوان تئوری راهنمای عمل خویش در امر مبارزه «پیچیده» ضد امپریالیستی، انتخاب می‌کنند.^۷ ناصر صادق در توجیه ایدئولوژی سازمان در دفاعیات خود در دادگاه می‌گوید:

«... سازمان مجاهدین خلق ایران، با پذیرش ایدئولوژی «مرگ» وظیفه خود می‌داند که پیکان مبارزه مسلحانه ضد امپریالیستی، راهگشای خلق به سمت جامعه‌ای توحیدی، آزاد، بی‌طبقات باشد [...] ما پذیرفته‌ایم که تنها با فدا کردن جان خود می‌توانیم در این راه قدم برداریم. ما دانسته‌ایم که نهضت قربانی‌های زیادی می‌طلبد و خود آماده‌ایم که اولین قربانیان آن باشیم...»^۸

هدف استراتژیکی سازمان مجاهدین خلق، در آغاز، تربیت عناصری بود که در آینده رهبری مبارزه را عهده‌دار شوند، ولی پس از چندی، کار عضوگیری به علت «پیچیدگی ایدئولوژی سازمان» به صورت پیچیده‌ترین مسائل درمی‌آید و لزوم درک ضرورت ایدئولوژیک در دوران سازمان، تأکید می‌شود:

«... مسئله عضوگیری، یکی از مهمترین و پیچیده‌ترین مسائلی بود که سازمان با آن درگیر بود، زیرا از طرفی به علت ویژگی و پیچیدگی ایدئولوژی سازمان، طبعاً باید عناصری عضوگیری می‌شدند که توانایی انحلال [؟] از هر نظر در سازمان را داشته باشند. [...] سازمان، علی‌رغم گروه‌ها و جریانات خودبخودی که به این مسائل توجه کافی مبذول نمی‌داشت، با درس‌آموزی از تجربیات انقلابات جهانی و درک ضرورت وحدت ایدئولوژیک در درون یک سازمان انقلابی، که طبعاً بدون چنین وحدتی، حرکتی مستمر و وحدت‌آمیز امکان‌پذیر نیست به مسئله عضوگیری، به مثابه یکی از مهمترین مسائل سازمانی می‌نگریست...»^۹

رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران، پس از ماه‌ها تلاش در تدوین استراتژی سازمان، اعتراف می‌کنند که تنها با پذیرش ایدئولوژی «مرگ» و بدون تحلیل مشخص از

→

۶. حمید اشرف؛ جمع‌بندی سه ساله، صفحات ۳۶-۳۲.

۷. شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰، صفحات ۲۳-۲۲.

۸. منن دفاعیه؛ مجاهد شهید ناصر صادق، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران.

۹. شرح تأسیس و...، صفحات ۲۷-۲۶.

شرایط اجتماعی جامعه، نمی‌توان در مبارزه ضد امپریالیستی، به پیروزی دست یافت: «... درست است که بدون دست زدن به یک مبارزه مسلحانه، امکان پیروزی بر دشمن غذایی همچون امپریالیسم جهانخواار (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) نیست، ولی نکته مهمتر این است که این مبارزه در صورتی می‌تواند پیروز باشد، که مبتنی بر یک تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی جامعه‌ای باشد که مبارزه در آن صورت می‌گیرد.»^{۱۰}

سازمان مجاهدین خلق ایران، در بیانیه‌ای که به تاریخ آذر ۱۳۵۴ در تحلیل علل انشعاب در سازمان منتشر کرد، به مسائل و پیچیدگیهای ایدئولوژیکی و استراتژی سازمان و نیز «کوتاهیها و خطاهای تشکیلاتی» اعتراف نمود. در نامه سرگشاده‌ای که در این مورد انتشار یافت گفته شده است:

«... تحولات ناشی از مبارزه ایدئولوژیک جدی که از یکی دو سال قبل در درون سازمان آغاز شد، در سطح سازمان به‌طور هماهنگ و یک زمان صورت نگرفت. این تحولات با برخی دیرتر در میان گذاشته شد و از برخی دیگر مخفی نگاه داشته شد، که صرفنظر از مواردی که از شرایط خاص مبارزه مخفی و دشواری ارتباطات ناشی می‌شد، باید به تحلیل قاطع کوتاهی‌ها و خطاهای تشکیلاتی در این زمینه پرداخت...»

در این بیانیه، ضمن تحلیل اثرات ناشی از «انحراف ایدئولوژیک - استراتژیک» در توضیح علل روی آوردن گروهی از افراد سازمان به مطالعات مارکسیسم آمده است.

«... این مسئله که برخی از رفقای ما، به دنبال یک سری مطالعات خود به مارکسیسم روی آوردند، یک پدیده استثنایی و غیرعادی نیست. سازمان، به شهادت سوابق پرافتخار گذشته و اسنادی که در دست دارد، نشان داده است که فرقی بین یک مارکسیست و یا غیرمارکسیست، در صورتی که با اعتقاد به محورگونه استعمار صادقانه در راه انقلاب مبارزه کند، قائل نیست...»^{۱۱}

۱۰. همان، صفحه ۴۲.

۱۱. اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران، مدافعات، نامه سرگشاده گروهی از اعضای سازمان مجاهدین خلق

درست است که جنبش چریکی، بدون فداکاری و جانفشانی، پا نخواهد گرفت ولی نکته اساسی و حائز اهمیت آن است که از جانبازی و فداکاری باید خردمندانه استفاده کرد. به عنوان مثال: یک طرح عملیاتی هر قدر روی کاغذ صحیح و بدون عیب باشد و اجرای آن ضروری تشخیص داده شود، بدون دستیابی به امکانات و وسایل عملی به موفقیت نمی‌انجامد. سازماندهی، تدارکات، تشکیلات، آموزشهای ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی اهم ساختاریک سازمان چریکی است.

یک سازمان چریکی ممکن است در آغاز حرکت «خطر» کند و به «ریسک»‌هایی مبادرت نماید ولی این «خطر»‌ها، نباید سرنوشت ساز باشد و به نابودی سازمان بینجامد.

جنگ چریکی

اجرای عملیات چریکی و موفقیت در نبرد مسلحانه مستلزم استفاده از عوامل زیر است:

۱. دستگاه رهبری شایسته؛

۲. سازماندهی و تشکیلات ستادی؛

۳. استراتژی؛

۴. تأمین تدارکات؛

۵. پایگاه مردمی.

همه سازمانهای چریکی - فداییان خلق، مجاهدین اسلامی، مجاهدین مارکسیست و دیگر گروههای کوچک - در شروع عملیات مسلحانه، فاقد دستگاه رهبری و ستاد عملیاتی مشخص بودند، افرادی که با دیدگاههای سیاسی متفاوت، عنوان رهبری سازمان را به عهده گرفته بودند، هنگام بحث و تصمیم‌گیری درباره مسائل مهم هماهنگی نداشتند. سازماندهی و تشکیلات گروهها با آرمان و اهداف آنها متناسب نبود، به طوری که پس از اولین برخورد با نیروهای پلیس، یکی پس از دیگری متلاشی شدند و بی‌آنکه ارتباط منظم و پایداری داشته باشند، به سلولهای کوچک و پراکنده پناه بردند. به علت ضربه خوردنهای متوالی، در امر تجدید سازمان متناسب با امکانات بالقوه، موفق نشدند. اختلاف نظر در تهیه ایدئولوژی، سازمان مجاهدین خلق، و نیز فداییان خلق را دچار انشعاب، پراکندگی و نفاق ساخت.^{۱۲} در نتیجه گروهها در تعیین استراتژی دچار

۱۲. سازمان مجاهدین خلق ایران، تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌نما، بهار ۱۳۵۸؛ بیانیه تغییر مواضع

ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران، مهرماه ۱۳۵۱.

سردرگمی شدند و نتوانستند برنامه ریزی کنند و همچنین آمادگیهای آموزشی، نظامی و تاکتیکی لازم را فراهم سازند. از لحاظ تدارکات و تأمین اسلحه و مهمات و دیگر نیازمندیها، در وضع اسف انگیزی بودند. بررسی تدارکات گروه جنگل، در برخورد با نیروهای مسلح، ساده اندیشی رهبری عملیات را نشان می دهد.^{۱۳}

مهمترین عامل موفقیت در عملیات مسلحانه چریکی، تأمین پایگاه مردمی است. به گفته ژنرال جیاب^{۱۴}:

«مردم، عامل تعیین کننده سرنوشت مبارزه مسلحانه هستند. بدون پشتیبانی مردم، چریکها فاقد ارتباط می شوند، گرسنه می مانند، زمینگیر می شوند، بیماران و مجروحین آنها بدون سرپرست می ماند.»^{۱۵}

مائوتسه تونگ^{۱۶} می گوید:

«... ملت به مثابه اقیانوس بزرگی است که دشمن باید در آن غرق شود. بدون آب، ماهیها قادر به حرکت و زندگی نیستند و بدون همکاری مردم رزمندگان نمی توانند به نبرد ادامه دهند...»^{۱۷}

ارنستو چه گوارا، انقلابی نامدار آرژانتینی در زمینه اهمیت پشتیبانی مردم از چریکها چنین گفته است:

«... جنگ چریکی، جنگ مردم است، جنگ توده هاست. اقدام به جنگ چریکی بدون پشتیبانی و حمایت توده مردم آغاز یک مصیبت غیرقابل جبران است. نیروهای چریکی، به منزله رزمندگان پیشقراول ملت اند که از سوی توده های دهقان و کارگر، در صحنه عملیات پشتیبانی می شوند. بدون وجود چنین پایگاه مردمی، جنگ چریکی بیهوده است.»^{۱۸}

۱۳. حمید اشرف؛ جمع بندی سه ساله، ۱۳۵۷ (اشرف در تابستان ۱۳۵۵ در برخورد مسلحانه به قتل رسید).

14. V.N.Giap

۱۵. و.نگوین جیاب، جنگ مردم، ارتش مردم، ماسپرو، پاریس ۱۹۶۵.

16. Mao Tes-Tung

۱۷. مائوتسه تونگ، مسائل استراتژی جنگ انقلابی، پاریس ۱۹۵۵ (از کتاب: از مقاومت تا پیروزی، تألیف غلامرضا نجاتی، انتشارات مؤسسه عطائی، چاپ دوم، ۱۳۴۹، صفحات ۹۹-۹۸).

18. In Vencermos— The Speeches and Writings of Ernesto Che – Guevara, ed. J.Grassi, 1968, p. 262.

با توجه به اهمیت پایگاه مردمی در عملیات چریکی و بررسی عملیات سازمانهای فدائی خلق و مجاهدین خلق ایران، ملاحظه می‌شود که چریکها، پیش از شروع نبرد مسلحانه، در جنگلهای گیلان (سیاهکل) به دلیل نداشتن ارتباط و تماس با مردم منطقه، نتوانستند اهداف و انگیزه خود را در مبارزه علیه رژیم و مقابله با تبلیغات دولت، به کشاورزان تفهیم کنند و پشتیبانی آنها را جلب نمایند. مردم نه تنها درک روشنی از چریکها و هدفهای آنها نداشتند، بلکه تا هنگام برخورد مسلحانه با نیروهای انتظامی و ساواک آنان را نمی‌شناختند به همین علت، در واقعه سیاهکل، پس از آنکه خواربار و مهمات ناچیز آنها تمام شد، ناچار از موضع کوهستانی خود پایین آمدند و به یکی از روستاهای نزدیک، پناه بردند و به وسیله روستاییان همان محل دستگیر و تحویل ژاندارمها شدند!

در شهرها نیز، عملیات چریکها به همین روال بود و اقدامات آنها، از حمله به بانکها، بمب گذاری در اماکن خارجی، ترور افراد تجاوز نکرد. برخوردهای مسلحانه عموماً در جریان تعقیب و دستگیری چریکها و محاصره خانه‌های تیمی بود و در بیشتر موارد، ابتکار عملیات را مأموران امنیتی در اختیار داشتند. پس از هر مرحله از عملیات، رژیم با امکانات تبلیغاتی وسیع خود آنها را به عنوان خرابکار، ملحد، تروریست می‌کوبید و افکار عمومی مردم را، علیه آنها برمی‌انگیخت.

دستگاه رهبری سازمانهای چریکی به طور اعم، پیش از شروع عملیات مسلحانه، استراتژی خود را مشخص نکرده بود. به عنوان مثال، فرمانده گروه جنگل، که درگیر عملیات سیاهکل شد، پیش از شروع عملیات شناسایی در منطقه مازندران و گیلان، با فرمانده گروه شهری، درباره اجرای عملیات در جنگل اختلاف نظر داشت و مذاکرات آنها در زمینه سازماندهی جنگ چریکی و روستایی بین گروه احمدزاده و گروه جنگل به نتیجه نرسیده بود.

گروه کوهستان، در کوههای لاهیجان، عملیات شناسایی را دنبال می‌کرد ولی در شهر، هنوز دو گروه مخالف و موافق عملیات در حال مذاکره بودند. حمید اشرف طی تحلیلی که در این مورد به عمل آورده می‌گوید:

«گروه احمدزاده، سازماندهی کوه را عملی نمی‌دانست و معتقد بود که تنها با انرژی ذخیره شده ناشی از جنگ شهری می‌توان کار گروه را سازمان داد، و به راستی، امکانات آنها هم اجازه اقدام منظمی را در این زمینه نمی‌داد. زیرا، ذخایر

تجربی بسیار کمی در این زمینه داشتند [...] ما، می‌خواستیم پس از توافق تئوریک، امکانات را مطرح کنیم. فرماندهی دسته کوهستان (رفیق صفایی) که اینک آماده اجرای طرحهای پیش‌بینی شده بود، پیشنهاد شروع عملیات را می‌داد [...] مرتباً فشار می‌آورد که زودتر با این گروه به توافق عملی برسیم، ولی گروه احمدزاده، شروع عملیات در کوه را، وابسته به شروع عملیات در شهر می‌کرد.^{۱۹}

گروه جنگل نه تنها از داشتن پایگاه پشتیبانی محروم بود، بلکه تدارکات و تسلیحات آن در آغاز عملیات حتی برای چند روز نبرد کفایت نمی‌کرد. همه اسلحه و مهمات گروه، در مقابله با نیروهای مسلح رژیم شامل سه قبضه مسلسل، نه قبضه کلت و مقادیری نارنجک و مواد منفجره بود!^{۲۰}

صرفنظر از نقایص و کمبودهای تدارکاتی و تسلیحاتی و اصرار فرمانده گروه جنگل در شروع عملیات، این سؤال نیز مطرح است؛ به فرض اینکه عملیات سیاهکل با غافلگیری دشمن باموفقیت پایان می‌یافت و چریکها منطقه را ترک می‌کردند، برای تداوم عملیات در یک منطقه دیگر، با توجه به واکنش فوری دشمن، تدارکات و تسلیحات خود را چگونه تأمین می‌کردند؟

برای ادامه مبارزه مسلحانه به سبک چریکی، نمی‌توان تنها به فداکاری و ایمان انقلابی افراد تکیه کرد. باید مسائل دیگری از قبیل خو گرفتن با زندگی دشوار در جنگل و کوهستان، در فصول مختلف، آشنایی با مناطق ناهموار و معابر، تهیه و تأمین مهمات و ملزومات و جذب افراد جدید را، حل و فصل کرد؛ ولی گروه جنگل امکانات و قدرت محدودی داشت و نه تن جوان فداکار، با نه قبضه تفنگ و مسلسل، بدون مهمات کافی، در محاصره دشمنی بود که از همه امکانات بهره می‌برد. بلندگوهای تبلیغاتی رژیم، شب و روز آنها را می‌کوبیدند.

گروه جنگل، بدون داشتن پایگاه پشتیبانی و ارتباط با مردم منطقه، رژیم شاه را به مبارزه مسلحانه دعوت کرده بود. این مبارزه که سرانجام آن روشن بود، به عنوان یک عملیات «انتحاری» تعبیر شد.

نقش مردم در مبارزات مسلحانه

اساسی‌ترین عامل موفقیت در مبارزات مسلحانه چریکی، تأمین پشتیبانی مردمی است؛ در جنگ الجزایر، احمد بن بلا، در نوامبر ۱۹۵۴ همراه با گروه کوچکی که تعداد آن از شش تن تجاوز نمی‌کرد، هسته مقاومت را در الجزایر ایجاد کردند و با الهام از شکست فرانسه در دین بین فو و تأمین پایگاه پشتیبانی مردم، در شهرها و روستاها، به نبرد مسلحانه پرداختند و پس از هفت سال مقاومت پیروز شدند.

در نوامبر ۱۹۴۲ نگوین جی‌آپ و چند تن ویتنامی دیگر، سازمان چریکی ویت‌مین را پایه‌گذاری کردند. دوازده سال بعد (مه ۱۹۵۴) چریک‌های ویتنامی در نبرد تاریخی دین بین فو^{۲۱} فرانسوی‌ها را شکست دادند. سپس طی جنگ‌های طولانی و دشوار سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۳ ارتش آمریکا را وادار به تخلیه ویتنام جنوبی کردند.^{۲۲}

روز دوم دسامبر ۱۹۵۶ فیدل کاسترو و ۸۲ تن یاران او در اولین نبرد با ارتش کوبا شکست خوردند و تنها ۱۲ تن جان سالم به در بردند و پس از جنگ و گریز، به کوهستان پناه بردند. دو سال و دو ماه بعد، همین گروه کوچک، با استفاده از پایگاه پشتیبانی روستاییان منطقه و شهرک‌های مجاور، تبدیل به قدرتی شدند که ارتش پنجاه هزار نفری رژیم «باتیستا» را تار و مار کردند. روز ۲ ژانویه ۱۹۵۹ کاسترو و چریک‌های ریشوی او، پیروزمندانه وارد هاوانا شدند و قدرت را به دست گرفتند.

در هر سه موردی که شرح آن گذشت، استراتژی، اهداف و نقطه‌نظرهای سیاسی - نظامی انقلابیون مشخص شده بود. عملیات بر مبنای آماده شدن، ضربت زدن و تداوم نبرد چریکی به جنگ با تحرک تبدیل شد. در هر سه مورد چریک‌ها پایگاه‌های پشتیبانی مردمی داشتند.^{۲۳} در هر سه مورد، چریک‌ها ابتکار محل و موضع عملیات را در دست داشتند و دشمن را در صحنه‌های مختلف به نبرد می‌کشاندند و نیروهایش را فرسوده می‌کردند. ژنرال جی‌آپ و ارنستو چه گوارا تأکید کرده‌اند که: اگر جنگ چریکی تبدیل به نبرد با تحرک نشود، محکوم به شکست است.^{۲۴}

همان‌طور که گفته شد، در جریان برخوردهای مسلحانه، بین چریک‌ها و نیروهای

۲۱. رجوع کنید به: ویتنام؛ از دین بین فو، تا سابگون، تألیف غلامرضا نجاتی، مرکز نشر سپهر، ۱۳۵۵.

۲۲. رجوع کنید به: ویتنام؛ از مقاومت تا پیروزی، تألیف غلامرضا نجاتی، انتشارات عطائی، ۱۳۴۹.

23. Régis Debray: A Critique of Arms, Penguin Books, 1977, Vol. 2, p. 84.

24. Ibid, p. 100.

دولتی تنها در یک مورد — سیاهکل — عملیات نظامی به مفهوم چریکی، صورت گرفت و در موارد بعدی، یعنی تا انقلاب سال ۱۳۵۷ برخوردهای مجاهدین، فداییان و دیگر گروههای کوچک چریک، با مأمورین پلیس و ساواک، جنبه «دفاع از خود» و نجات از مهلکه را داشت.

هرچند چریکها در تظاهرات و زد و خوردهای خونین سال ۱۳۵۷ حضور داشتند ولی در به حرکت درآوردن مردم و ایجاد اجتماعات عظیم دهها هزار نفری و اعتصابات که رژیم را از پای درآورد، نقش چشمگیری نداشتند، اما در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۱ — ۱۰ فوریه ۱۹۷۹) در حمله به قرارگاههای پلیس و پادگانهای نظامی، پیشگام بودند و اسلحه و مهمات زیادی به چنگ آوردند و مخفی کردند. درحقیقت، چریکها «تیر خلاص» را بر مغز رژیم سرنگون شده پهلوی شلیک کردند.

در پایان باید به کارنامه عمل چریکها اشاره کنیم؛ این دلاوران پاک نهاد، به رغم اشتباهات تاکتیکی فراوان، در یکی از ادوار تاریخ ایران، که همه مقاومتها سرکوب شده بود به پا خاستند. یأس و نومیدی را که در جامعه سایه افکنده بود، به امید مبدل ساختند. فضای سیاسی تازه‌ای ایجاد کردند. هرجا، کمبود و نقصی وجود داشت، از جان خود مایه گذاشتند. ارزشها و مفاهیم نوینی را مطرح کردند و راه انقلاب را هموار ساختند، اینان که قهرمانان راستین راه آزادی‌اند، در تاریخ مبارزات ملت ایران، جایگاه برجسته‌ای دارند.



علی اصغر بدیع زادگان



محمد حنیف نژاد



سعید محسن



علی میهن دوست



ناصر صادق



علی باکری



شیخ علی اندرزگو



مجید شریف وافسی



احمد رضائی



آیت‌اله سعیدی



آیت‌الله غفاری





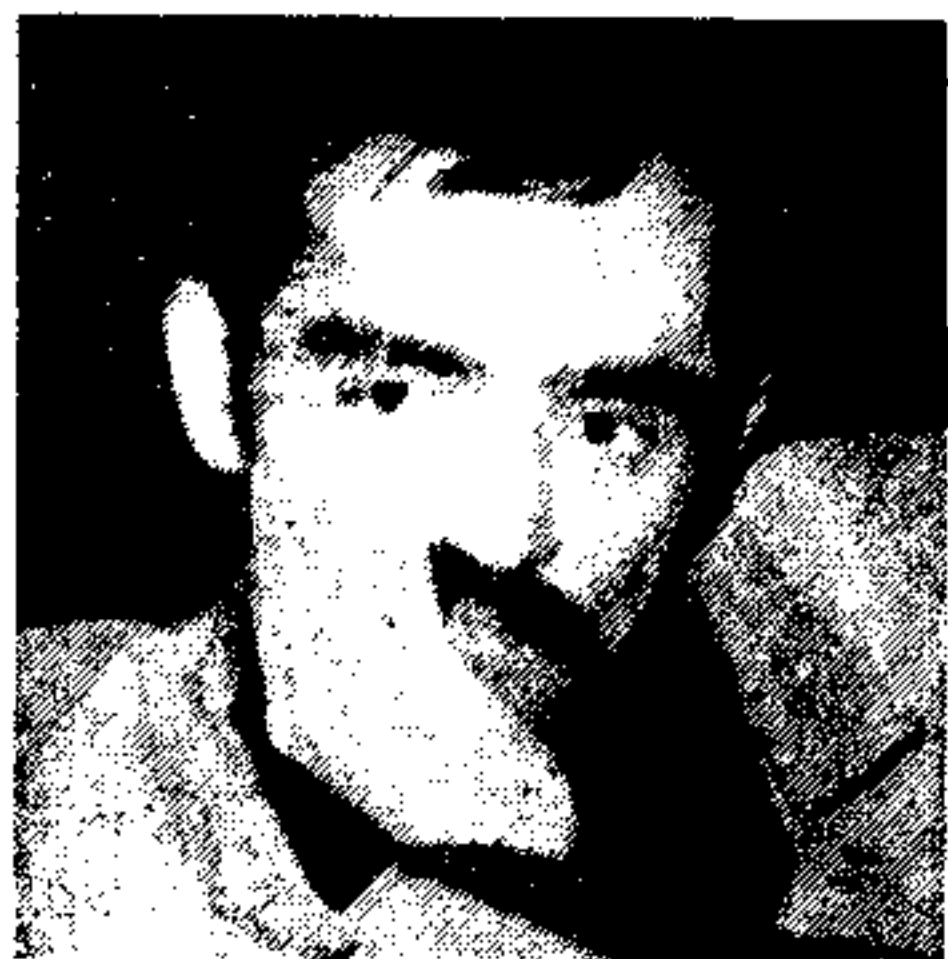
خسرو گلبرخی در دادگاه نظامی



بیژن جزینی



علی اکبر صفائی فراهانی



مسعود احمدزاده

برای نبرد نهایی، شمشیرهای خود را نیز، و
باروت‌ها را خشک نگاه دارید.
بیمارک

بخش اول

اپوزیسیون در اروپا

فعالیت‌های سیاسی ایرانیان در اروپا، در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ نخست از سوی حزب توده ایران آغاز گردید و در دوران مبارزات ملی شدن صنعت نفت، به اوج خود رسید. سران حزب توده، با امکانات تشکیلاتی و تبلیغاتی خود درصدد برآمدند با نفوذ در اتحادیه دانشجویان ایرانی، که در سال‌های آخر دهه ۱۳۲۰ ایجاد شده بود، به سود مقاصد خویش، که اهم آن مقابله با نهضت ملی بود، بهره‌برداری کنند. کشمکش‌های ملیون و توده‌ایها، بر سر قبضه کردن اتحادیه‌های دانشجویی در انتخابات سال ۱۳۳۱، که شرح آن خواهد آمد، نمونه‌ای از این گونه عملیات بود.

تشکیل جبهه ملی دوم ایران و برگزاری میتینگ بزرگ جلالیه در اردیبهشت ۱۳۴۰ و شایعه به حکومت رسیدن جبهه ملی، تأثیر مهمی در تقویت روحیه ملیون و هواداران جبهه ملی در اروپا و آمریکا و نیز ترغیب آنها به کوشش در جهت سازماندهی سیاسی داشت. در سال ۱۳۳۹ خسرو قشقائی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تبعید بسر می‌برد، به فکر ایجاد سازمان سیاسی برآمد و روزنامه باختر امروز را به عنوان ارگان جبهه ملی ایران در اروپا منتشر کرد، ولی چون از مواضعی دفاع می‌کرد که بیشتر به شعارهای حزب توده نزدیک بود، و از سوی دیگر سابقه و تجربه سازماندهی سیاسی نیز نداشت، کوشش‌های او به نتیجه نرسید.

اتحادیه دانشجویان ایرانی در اروپا

فعالیت اتحادیه دانشجویان ایرانی در خارج از کشور که بعدها منشأ ایجاد انجمن‌ها و کنفدراسیون دانشجویان در اروپا و آمریکا گردید، از این جهت حائز اهمیت است، که پس از کودتای ۲۸ مرداد و نیز سرکوب همه نیروهای اپوزیسیون در ایران در اوایل دهه ۱۳۴۰ و سال‌های بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به مبارزه ادامه داد. در این دوران تاریخی، دانشجویان با برپایی تظاهرات و پخش اعلامیه، بیانیه و خبرنامه‌ها، تبلیغات

شاه را که سعی داشت خود را رهبر انقلاب و اصلاحات اجتماعی و سیاسی ایران بشناساند نقش بر آب ساختند و در سفرهای محمدرضا شاه، به اروپا و آمریکا، او را به عنوان یک دیکتاتور ستمگر به جهانیان معرفی کردند و حتی در یک مورد، با دستیابی به اسناد ساواک در سفارت ایران در سوئیس و انتشار وسیع آنها و معرفی عوامل ساواک در اروپا، از جنایات آن دستگاه مخوف، پرده برداشتند.

دانشجویان ایرانی در فرانسه و آلمان پیش از کودتای ۲۸ مرداد انجمنهایی داشتند ولی با آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، فعالیتهای سیاسی آنها شکل گرفت. دانشجویان وابسته به حزب توده به لحاظ فزونی تعداد و برخورداری از امکانات مالی و تبلیغاتی حزب، از دیگر دانشجویان فعالتر بودند و با پیروی از سیاست رهبری حزب توده در ایران، علیه نهضت ملی و دولت مصدق عمل می‌کردند. ملیون، بخصوص دانشجویان وابسته به حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) که از دیگر گروههای طرفدار دکتر مصدق متشکلاتر بودند، با توده‌ایها به مقابله برخاستند و پس از چند ماه مذاکره توأم با مشاجره، قرار گذاشتند برای تجدید سازمان انجمن دانشجویان، انتخاباتی برگزار کنند و هیئت اجرایی انجمن با رأی اکثریت برگزیده شود. این انتخابات، در سال ۱۳۳۱ در پاریس انجام گرفت، ولی در جریان رأی‌گیری، توده‌ایها که متوجه شده بودند ملیون اکثریت را به دست آورده‌اند، برای جلوگیری از اعلام نتیجه انتخابات، نیمه شب صندوق آراء را برداشته و فرار کردند!^۱

متعاقب این حادثه، انجمن دانشجویان ایرانی در فرانسه، دو پاره شد؛ ملیون و طرفداران مصدق که اکثریت دانشجویان را تشکیل می‌دادند، هیئت اجراییه انجمن را از طریق انتخابات و رأی اکثریت برگزیدند و انجمن دانشجویان را به نام «اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه» به عنوان مؤسسه غیرانتفاعی به ثبت رساندند، توده‌ایها نیز با حفظ نام انجمن دانشجویان ایرانی، فعالیتهای خود را در مبارزه علیه نهضت ملی و کوبیدن دکتر محمد مصدق، از سر گرفتند.^۲

۱. مکاتبه با دکتر امیرپیشداد، اردیبهشت ۱۳۶۹.

۲. از میان مبارزان ملی و مصدقی که در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۳ در جنبش دانشجویی در فرانسه فعالیت داشتند این افراد را شناسایی کرده‌ایم: علی‌اصغر حاج سید جواد، هوشنگ شیرین‌لو، محمود کشفیان، علی‌اصغر خوشنویس، حسین حسین‌زاده، سهراب فیروزیان، صوراسرافیل، آذری، ابراهیم خوشنویس، دکتر ابراهیم حریری، امیرپیشداد.

به رغم یأس و نومیدی ناشی از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دانشجویان بی‌کار نشستند و طی چند ماه در چارچوب اتحادیه، فعال بودند، اما فشار و تهدید سفارت ایران در پاریس جنبش دانشجویی را در فرانسه تضعیف کرد، تا جایی که فعالیت عمده آن محدود به برگزاری مراسم شب عید نوروز گردید. فعالیتهای دانشجویان ایرانی در شهرهای دیگر اروپا، مانند لندن، بُن، وین و فرانکفورت نیز به همین منوال بود.

در سال ۱۳۳۷ کوششهای تازه‌ای برای به حرکت درآوردن اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه آغاز شد. دانشجویان بار دیگر در صدد سازماندهی اتحادیه برآمدند و با انتخاب هیئت مدیرهٔ انجمن و بررسی و تحلیل اوضاع و مشکلاتی که دانشجویان در مورد تهیه و استفاده از گذرنامه مخصوص دانشجویی و تمدید آن از سوی سفارت ایران داشتند، بدین نتیجه رسیدند که اتحادیه جدید «صنفی» و غیرسیاسی باشد و دانشجویان با هرگونه عقیده و طرز تفکری، در آن عضویت داشته باشند، در چنین شرایطی، دانشجویان ضمن حفظ وحدت سازمانی نسبت به مسائل عمده کشور خود، مانند مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، احساس علاقه‌مندی و تعهد داشتند.

استقبال دانشجویان در قبول عضویت در اتحادیه چشمگیر بود. کوششهای هیئت اجراییه در ترتیب دادن کنفرانسهای مختلف، در موضوعهای اجتماعی، علمی و حقوق صنفی دانشجویان و نیز انتشار نامه پارسی ناشر افکار دانشجویان ایرانی در اروپا، در اردیبهشت ۱۳۳۸ (مه ۱۹۵۹) در پیشبرد هدفهای اتحادیه، که اهم آن ایجاد وحدت بین دانشجویان ایرانی در اروپا بود، تأثیر اساسی داشت و مقدمات تشکیل کنفدراسیونی از دانشجویان ایرانی را در کشورهای اروپا، که تعدادشان حدود ده هزار تن بود فراهم ساخت.^۳

همزمان با تجدید فعالیت دانشجویان ایرانی در فرانسه و انتشار نامه پارسی (سالهای ۴۰-۱۳۳۸) در دیگر کشورهای بزرگ اروپای غربی، انجمنهای دانشجویان ایرانی همکاری دسته جمعی خود را از سر گرفتند و اتحادیه‌های صنفی تشکیل دادند.

از سرگیری فعالیت انجمنهای دانشجویی دولت را نگران ساخت. جهانگیر تفضلی سفیر مخصوص شاه و سرپرست کل دانشجویان ایرانی در اروپا، با استفاده از عوامل

۳. اعضای هیئت تحریریه نامه پارسی عبارت بودند از: امیر پیشداد (سردبیر)، حسین ملک، ناصر پاکدامن، مصطفی فرزانه، ناصر عصار، فریدون داور پناه.

ساواک، برای مقابله با اتحادیه دانشجویان دست به کار شدند و «کلوب دانشجویان» را علم کردند. این کلوب که مجهز به انواع وسایل تفریح، سرگرمی و عیاشی بود، به زودی تبدیل به مرکز توطئه علیه انجمن دانشجویان گردید. همچنین، نشریه‌ای به نام «اخبار ایران» که برای همه دانشجویان رایگان بود، از سوی سفارت انتشار یافت. در این نشریه، ضمن درج مطالب تبلیغاتی، مقالاتی علیه دانشجویان و گردانندگان نامه پارسی نوشته می‌شد و آنها را، به فعالیتهای سیاسی ضد دولتی متهم می‌کرد. چندی بعد، اعضای کلوب سفارت، همراه با مأموران ساواک برای برهم زدن جلسات کنفرانس اتحادیه دانشجویان، به اخلا لگري پرداختند، حتی از برگزاری مراسم عید نوروز سال ۱۳۴۰ دانشجویان، در یکی از هتلهای بزرگ پاریس جلوگیری کردند.^۴ اگر در گذشته مشکل انجمن دانشجویان و اتحادیه‌های دانشجویی، حزب توده و عوامل آن بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سفیران شاه و مأموران ساواک با عنوان دیپلمات، با دانشجویان سرستیز داشتند.

سرانجام، چند هفته بعد، دکتر علی اصغر حریری را — که اتحادیه به نام او به ثبت رسیده بود — به سفارت کشاندند و با مرعوب و مجذوب کردن وی، وادارش ساختند با مراجعه به وزارت کشور فرانسه، از خود سلب مسئولیت کند. بدین ترتیب اتحادیه دانشجویان ایرانی برای ادامه فعالیت فاقد مجوز قانونی گردید، و انتشار نامه پارسی نیز متوقف شد.

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی

پس از متوقف شدن فعالیت اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه، جمعی از نمایندگان انجمنهای دانشجویان ایرانی در اروپا، در شهر هایدلبرگ (آلمان غربی) گرد آمدند و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی را بنیان گذاردند.

کنفدراسیون با برگزاری دو کنگره، با شرکت نمایندگان دانشجویان کشورهای فرانسه، آلمان غربی، اطریش، ایتالیا، سوئیس و ایالات متحده آمریکا، درباره اهداف،

۴. مدعوی مراسم عید نوروز در حدود هزار تن ایرانی و فرانسوی بودند که بیشتر آنها، کارت ورودی خریداری کرده بودند؛ در آخرین ساعات روزی که شب آن جشن برگزار می‌شد، سفیر ایران به وزارت کشور فرانسه اطلاع داد، که برگزارکنندگان جشن، کمونیست و ضد شاه و رژیم هستند و قصد دارند عکس شاه را در آن مجلس آتش بزنند!

سازماندهی و فعالیتهای خود، تصمیماتی اتخاذ کرد، متأسفانه این سازمان نیز از آغاز کار به علت اختلاف نظرهای سیاسی و مرامی دانشجویان از هدفهای اساسی خود، منحرف گردید. به بیان دیگر، کنفدراسیون از صورت سندیکایی و دانشجویی متعهد، که می‌توانست همه دانشجویان ایران را دربر گیرد، خارج شد و گرایش سیاسی پیدا کرد و سرانجام به موضع و سنگر مبارزان سیاسی، با تاکتیک و شعارهای رنگارنگ تبدیل گردید.^۵

یکی از زیانهای تبدیل کنفدراسیون از یک سازمان مخفی و سندیکایی به سنگر سیاسی، آزادی عمل فعالیت مأموران سازمان امنیت در درون آن بود، بدین ترتیب که چون گردهماییهای کنفدراسیون علنی بود، مأموران سازمان امنیت به آسانی می‌توانستند فعالان اصلی را شناسایی کنند و برای آنها پرونده بسازند. افزون بر این، سازمان امنیت عده‌ای از عوامل خود را به عنوان دانشجوی، به اروپا و آمریکا می‌فرستاد تا عضوانجمن دانشجویان شوند و از این راه به کنگره‌ها و نشستهای کنفدراسیون دست یابند و از اخبار و تصمیم‌گیریهای رهبران سازمان، قبل از آنکه به مرحله اجرا درآید، آگاه گردند. زیان

۵. از میان رهبران کنفدراسیون در کشورهای اروپا و ایالات متحده آمریکا، این افراد را می‌توان نام برد: در فرانسه: امیرپیشداد، حسین ملک، هوشنگ شیرین‌لو، ناصر پاکدامن، ابراهیم خوشنویس، حسن مهاجر، مولود خانلری، پرویز معیلی، عبدالله برهان، محمد صفا، منوچهر هزارخانی، ابوالحسن بنی‌صدر، حسن حبیبی، صفویان، آزادی.

در آلمان غربی: مهدی آریان، ابراهیم سیفی، هوشنگ ساعدلو، آخند رحمان‌زاده، هوشنگ میرگلی، قاضی تیکرانی، ناصر شریفی، شاپور رواسانی، خسرو شاکری، فرهاد سمنا، مهدی خانابا، تهرانی، علی‌اصغر شیرازی، بهمن نیرومند، حسن ماسالی، مهران براتی، احمد طهماسبی، بهمن احمدیان.

در اتریش: احتشام درخشان، پرویز مظفری، بیژن فزادی، علی گوشه، اسماعیل دریابیگی، بیژن افتخاری.

در انگلستان: محمدعلی (همایون) کاتوزیان، حمید عنایت، حمید محامدی، منوچهر ثابتیان، مهرداد بهار، ژیلای سیاسی، محمدطاهری دزفولی، پرویز نیکخواه، حسن رسولی.

در ایتالیا: رحمت خسروی.

در سوئیس: فیروز توفیق، مهدی ختایی.

در ایالات متحده آمریکا: ناصر طهماسبی، محمدعلی شاهین فاطمی، فرج‌الله اردلان، صادق

قطب‌زاده.

دیگر تبدیل کنفدراسیون به سازمان سیاسی این بود که عده‌ای از بهترین فرزندان مملکت، که در بهترین دانشگاه‌های کشورهای اروپا و آمریکا درس خوانده بودند، به دلیل فعالیتهای سیاسی در کنفدراسیون، از بیم ایجاد مزاحمت برای آنها در ایران، در اروپا و آمریکا ماندگار شدند.

نتیجه کلی سیاسی شدن هدفهای کنفدراسیون دانشجویان ایرانی این بود که چون همه فعالان آن نقطه نظرهای مشترکی نداشتند، با یکدیگر برخوردهای عقیدتی پیدا کردند. در انتخابات کمیته‌ها، در شهرهای مختلف، برای تعیین مسئولین رده بالا، رقابتهای نامعقولی به عمل آمد و کنفدراسیون صحنه کشمکشهای مرامی شد؛ مدتی عوامل کمونیسم در آن نفوذ داشتند، زمانی ملیون سازمان را قبضه کردند، از سال ۱۳۴۲ نفوذ حزب توده در کنفدراسیون به ضعف گرایید و موضع جبهه ملی قوت بیشتری پیدا کرد ولی چون ملیون از لحاظ سازمانی ضعیف بودند، گروههای مارکسیستی، کنفدراسیون را در اختیار گرفتند. سرانجام مبارزات درونی کنفدراسیون، قدرت و اعتبار آن را پایین آورد، به طوری که در سال ۱۳۵۲ این سازمان به تدریج در سراشیبی پراکندگی و انحلال قرار گرفت.

در اینجا، باید در ارزیابی بیلان عملکرد کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا، این نکته را یادآور شویم که سازمان مزبور، به رغم انحراف از اهداف و اصولی که مبنای عملکرد آن بود، و نیز اختلاف نظرهای مرامی و مسلکی، در زمینه تبلیغات سیاسی علیه رژیم کودتا، عملیات چشمگیری انجام داد، و طی سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ در مقابله با تبلیغات رژیم ایران و شناساندن ماهیت انقلاب به اصطلاح شاه و مردم به جهانیان موفق شد.

کنفدراسیون در طول فعالیت خود، نشریات متعددی منتشر ساخت از جمله: نامه پارسی؛ ۱۶ آذر؛ پیمان؛ ایران ریپورت؛ پژواک، دانشجوی، روشنفکر؛ اول بهمن...

سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران

پس از ایجاد جبهه ملی دوم در تیرماه ۱۳۳۹ در ایران، گروهی از هواخواهان دکتر مصدق و جبهه ملی در آلمان و فرانسه گرد آمدند و سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران را ایجاد کردند. ساختار این سازمانها مانند جبهه ملی دوم در ایران بود. پس از چند ماه نشریه‌ای به نام «ایران آزاد» منتشر کردند. از ویژگیهای سازمانهای مزبور، عدم تجانس فکری و

سیاسی بین رهبران و فعالان آن بود. گروهی از فعالان سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی در دانشگاه تهران نیز که به تدریج برای ادامه تحصیل به اروپا رفتند، به سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران پیوستند. اینان که با روش محافظه کارانه سران جبهه ملی در ایران مخالف بودند، جناح دیگری بر جناحهای موجود سازمانهای اروپایی افزودند.^۶

سران و فعالان سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران، دیدگاه سیاسی و اجتماعی مشخصی نداشتند؛ برخی مانند خسرو شاکری و حسن ماسالی، چپگرا؛ و چند تن مانند بنی صدر و حبیبی، ملیگرا با گرایش مذهبی بودند. بعضی دیگر نظیر قطب زاده و سلامتیان... جاه طلب بودند، یا منش ماجراجویی داشتند؛ در مجموع گروه نامتجانسی بود، با نقطه نظرهای مختلف، که هرچند رابطه منظم و ارگانیک با شورای عالی جبهه ملی در تهران نداشت، از جبهه ملی دوم و آرمانهای مصدق پشتیبانی می کرد.

در کنار این جناحها، جامعه سوسیالیستهای ایرانی بود که در اروپا فعالیت داشت و خود را سوسیالیست و طرفدار نهضت ملی ایران می دانست.^۷ سوسیالیستها که تجارب سیاسی و سازماندهی بیشتری داشتند و بخش قابل توجهی از دانشجویان ایرانی، در اروپا، به ویژه فرانسه، به آنها وابسته بودند، در نشریات و سخنرانیهای خود، ضرورت و اهمیت یگانگی و اتحاد عمل سیاسی نیروهای ملی را تأکید می کردند. تعریف این گروه، از «جبهه» با تعریف سران جبهه ملی دوم، متفاوت بود و بیشتر با نظریه دکتر مصدق همسویی داشت. اینان می گفتند همه احزاب و سازمانهای سیاسی (به استثنای حزب توده)، صرف نظر از افکار و عقایدشان، باید براساس برنامه مشترکی ائتلاف کنند و یک جبهه واحد برای تحقق برنامه مشترک به وجود آورند.

سران و فعالان جبهه ملی می گفتند: جبهه ملی ایران سازمان واحد است و هر گروه یا جمعیتی که بخواهد عضو جبهه ملی شود، باید ابتدا سازمان خود را منحل شده اعلام کند و اعضای آن به صورت انفرادی به سازمانهای اروپایی جبهه ملی بپیوندند. این کشمکش

۶. از میان رهبران و فعالان سازمانهای اروپایی جبهه ملی، این افراد را می توان نام برد: ابوالحسن بنی صدر، علی شریعتی، حسن حبیبی، صادق قطب زاده، شاپور رواسانی، خسرو شاکری، علی راسخ، عبدالله بهروان، بیژن افتخاری، علی گوشه، علی شاکری، حسن ماسالی، احمد سلامتیان، داور پناه، ...

۷. درباره این سازمان و فعالیتهای آن به تفصیل توضیح داده شده است.

مانند مشاجرات درون جبهه ملی دوم در ایران، حدود سه سال ادامه یافت و سرانجام، با ارسال نامه‌هایی از سوی دکتر مصدق به شورایی عالی جبهه ملی دوم و پاسخ شورایی عالی، منجر به انحلال جبهه ملی گردید. جبهه ملی سوم، براساس تعریف دکتر مصدق، که در آن موقع در احمدآباد تحت نظر قرار داشت، ایجاد شد. نظریه مصدق این بود که «جبهه ملی اجتماعی است از احزاب و گروههایی که تشکیلاتی دارند و مرام آنها آزادی و استقلال ایران است».

پس از انتشار نامه‌های دکتر مصدق، برای تشکیل جبهه ملی سوم در اروپا و اخذ تصمیم در مورد ساختار تشکیلاتی آن، قرار شد سمیناری تشکیل شود و هیئتهای نمایندگی سازمانهای اروپایی جبهه ملی نظریات خود را عنوان کنند. در این سمینار که در اسفند ۱۳۴۳ تشکیل شد، جامعه سوسیالیستها، تنها سازمان سیاسی بود که نظریات خود را در گزارش کتبی چهل صفحه‌ای مطرح کرد. در این گزارش با اشاره به فعالیتهای گذشته احزاب و سازمانهای سیاسی و نیز کوششهایی که در جهت مبارزات ضد استعماری ملت ایران در دوران ملی شدن صنعت نفت و پس از آن به عمل آمده بود، به ضرورت وحدت و اتحاد سازمانهای ملی برای ایجاد جبهه ملی سوم، در اروپا و نیز ایالات متحده آمریکا، تأکید شده بود.

در اردیبهشت ۱۳۴۵ کنگره‌ای با شرکت نمایندگان سازمانهای اروپایی جبهه ملی ایران در پاریس تشکیل شد و طرح پیشنهادی جامعه سوسیالیستها، در زمینه تشکیل جبهه ملی سوم در اروپا، به تصویب رسید، و اعلامیه «اتحاد» در ۲۳ ژوئن ۱۹۶۵ (تیر ۱۳۴۴) انتشار یافت.^۸

با همه کوششی که برای اتحاد و همبستگی نیروهای ملی به عمل آمد، ایجاد جبهه ملی سوم در اروپا، به علت اختلاف نظرها، خودخواهی‌ها و جاه‌طلبی‌ها، که از ویژگیهای بیشتر رهبران و فعالان جوامع سیاسی در ایران است، پا نگرفت. در ایران نیز، جبهه ملی سوم، به علت دستگیری همه رهبران اپوزیسیون، در نطفه خفه شد و رهبران آن، از جمله

۸. خلاصه متن پیشنهادی جامعه سوسیالیستها، در سمینار هیئت‌های سازمانهای اروپایی جبهه ملی و متن اعلامیه کنگره فوق‌العاده مبنی بر لزوم اتحاد تشکیلاتی کلیه نیروهای ملی و ضد استعماری ایران، در اختیار مؤلف است. ابوالحسن بنی‌صدر، حسن حبیبی و صادق قطب‌زاده، از طرف هیئت اجرایی کل سازمانهای اروپایی جبهه ملی، و امیر پیشداد از طرف کمیته مرکزی جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا، ذیل اعلامیه را امضا کرده‌اند.

خلیل ملکی و اعضای کمیته مرکزی جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی دستگیر و در دادگاههای نظامی محاکمه و محکوم گشتند.

سازمانهای دانشجویی جبهه ملی ایران در اروپا نیز به طور پراکنده، به ابتکار خود عمل می کردند؛ بنی صدر و یارانش، سالها به نام جبهه ملی، فعال بودند و نشریه ای به نام «خبرنامه» منتشر کردند. حسن ماسالی یکی دیگر از فعالان جبهه ملی، که هواخواه مبارزه مسلحانه و جنگ چریکی بود، به عراق رفت، تا در آنجا شعبه جبهه ملی را ایجاد کند. سازمانهای دانشجویی جبهه ملی در اروپا، تا اواسط دهه ۱۳۵۰، بی آنکه فعالیت چشمگیری داشته باشند، ابراز وجود می کردند و گاه، اعلامیه هایی در مخالفت با رژیم شاه منتشر می نمودند.

جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا

بنیانگذاران جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا، فعالان حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری خلیل ملکی (نیروی سوم) بودند که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۰ به اجبار و یا برای تحصیل و تحقیق به اروپا رفتند. اینان نخست سازمان دانشجویان نهضت ملی ایران در اروپا را ایجاد کردند و با انتشار «نامه پارسی» و یک سلسله فعالیت سیاسی، مقدمات ایجاد کنفدراسیون را فراهم ساختند. سرانجام پس از سه سال، در سومین کنگره کنفدراسیون، چون کنترل و رهبری کنفدراسیون از دست آنها خارج شد و در اختیار گروههای چپ و هواداران جبهه ملی افتاد، در صدد ایجاد یک سازمان سیاسی ملی، با اهداف سوسیالیسم ایرانی، منطبق با فرهنگ و سنن و شرایط ویژه ایران، برآمدند.

جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا، اولین سازمان سیاسی ملی و سوسیالیستی بود که در خارج از ایران به وجود آمد و در سایه فعالیتهای سیاسی، مطبوعاتی و تبلیغاتی شهرت یافت و گروه قابل توجهی از جوانان ایرانی را که از فعالیتهای سیاسی سرخورده بودند و یا امید و علاقه ای به تلاشهای سیاسی نداشتند جذب و بسیج کرد، به طوری که پس از چهار سال تعداد اعضای آن از سه هزار تن تجاوز نمود.^۹

۹. از جمله کسانی که به جامعه سوسیالیستها پیوستند و بعدها در زمینه های مختلف شهرت پیدا کردند، می توان از این افراد نام برد: حمید عنایت عضو سابق حزب توده و سرمقاله نویس روزنامه شهباز؛ محمدعلی (همایون) کاتوزیان، منصور فرهنگ و ناصر پاکدامن، استادان دانشگاههای اروپا و آمریکا.

جامعه سوسیالیستها، از لحاظ ساختار تشکیلاتی، از نوعی خودمختاری و استقلال نسبی برخوردار بود. «جامعه» در هر کشور اروپایی در انتخاب اعضای سازمان آزادی عمل داشت، هیئت اجراییه خود را با رأی مخفی، انتخاب می‌کرد و مسئول امور تشکیلاتی خود را به کمیته مرکزی جامعه معرفی می‌نمود. با خلیل ملکی و رهبران جامعه سوسیالیستهای وابسته به نهضت ملی در ایران ارتباط منظم داشت، ولی این رابطه و همکاری مشکلاتی برای دوستان و همفکران آنها در ایران فراهم ساخت؛ زیرا شعارهای ضد شاه و رژیم جامعه در اروپا، به حساب آنها گذاشته شد. یکی از استنادات دادستان ارتش در محاکمه و محکوم کردن خلیل ملکی و یارانش همان شعارها بود.

طرح اساسنامه جامعه، با شیوه دموکراتیک، در کنگره اول یا مؤسسان در سال ۱۳۳۷ در شهر هانور آلمان مطرح و مورد بحث و مذاکره قرار گرفت و در کنگره دوم — سویس — تصویب شد. سپس کنگره‌های دیگری در پاریس، اتریش و آلمان برگزار گردید.

نشریه جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا به نام مجله سوسیالیسم، به مدیریت و سردبیری امیر پیشداد (مدیر سابق مجله «علم و زندگی» در تهران، و مدیر «نامه پارسی» در پاریس) هر دو ماه یکبار، با مقالات سیاسی، تحلیلی و تئوریک و نیز ضمیمه‌ای به نام «اسناد و مدارک»، حدود سه سال به طور منظم انتشار یافت. بسیاری از رویدادهای داخل ایران، که روزنامه‌ها اجازه چاپ آن را نداشتند در مجله سوسیالیسم، چاپ و به ایران فرستاده شد.

فعالتهای جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا و رشد کیفی و کمی آن، همراه با کوششهایی که برای شناساندن رژیم شاه و ماهیت انقلاب سفید، در سالهای اول دهه ۱۳۴۰ انجام می‌گرفت، موجب تشدید عملیات ساواک برای تضعیف جامعه از طریق فرستادن عوامل نفوذی در درون واحدهای جامعه گردید.^{۱۰} و دانشجویان عضو جامعه، پس از پایان تحصیلات خود و مراجعت به ایران مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. از سوی دیگر چون

۱۰. یکی از عوامل نفوذی سازمان امنیت در جامعه سوسیالیستها محمد طاهری دزفولی بود که در سال ۱۹۶۰ به پاریس اعزام شد ولی چون نتوانست در رده بالای جامعه رسوخ کند به لندن رفت و در آنجا به جامعه سوسیالیستها راه یافت و یکبار به عنوان نماینده واحد انگلستان در کنگره جامعه شرکت کرد و گزارش مربوط به مذاکرات جامعه و اسامی نمایندگان کنگره را برای سازمان امنیت فرستاد. وی پس از مراجعت به تهران نام خود را به «امیر طاهری» تبدیل کرد و با فشار سازمان امنیت سردبیر روزنامه کیهان و مشاور مطبوعاتی امیرعباس هویدا شد.

فکر مبارزه مسلحانه و چریکی، در ایران و اروپا و آمریکا قوت گرفته بود، بقایای سازمانهای اروپایی جبهه ملی، بیش از پیش ضعیف شدند و در مسیر فروپاشی افتادند. از سال ۱۳۴۹ به بعد همه جوانان مصمم به فعالیتهای سیاسی به این نتیجه رسیده بودند که دوران مبارزه علیه رژیم ایران در چارچوب قوانین مملکتی به سر رسیده است. فکر مبارزه مسلحانه شکل می‌گرفت و دیگر فعالیتهای سیاسی مخالفان، که منحصر به پخش اعلامیه‌های مخفی بود، کاربرد نداشت. در چنین شرایطی جامعه سوسیالیستها دیگر نمیتوانست برای جوانان مصمم به مبارزات سیاسی جاذبه داشته باشد. بدین سان سازمان مزبور در سال ۱۳۵۳ فعالیت خود را متوقف کرد.

بخش دوم اپوزیسیون در آمریکا

پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ دو گروه برای ایجاد جبهه ملی در آمریکا به فعالیت پرداختند؛ ابتدا، دکتر علی شایگان، یکی از یاران نزدیک دکتر محمد مصدق پس از رهایی از زندان به نیویورک رفت و در تاریخ ۲ فوریه ۱۹۶۲ (بهمن ۱۳۴۰) جبهه ملی را در آمریکا تأسیس کرد.

در اولین کنگره جبهه که در سال ۱۳۴۱ در شهر نیویورک برگزار شد، در مورد ساختار تشکیلاتی جبهه و برنامه سیاسی آن اختلاف نظر شدید به وجود آمد و در نتیجه، دومین کنگره جبهه، سه سال بعد، در بهار ۱۳۴۴ تشکیل گردید. در سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ نیز کنگره‌های سوم و چهارم برگزار شد.^۱

در همین اوان، محمد نخشب که از چندی پیش در ایالات متحده به سر می برد با گرایش سوسیالیستی - مذهبی، برای ایجاد سازمان دانشجویان جبهه ملی در سال ۱۳۳۹ به فعالیت پرداخت. گفتنی است که کوشش ملیون، در زمینه برقراری وحدت سازمانی بین جبهه ملی و سازمان دانشجویان، به نتیجه نرسید. جبهه ملی در آمریکا تا انقلاب سال ۱۳۵۷ جنبه «سمبولیک» داشت و فعالیت آن از صدور چند اعلامیه تجاوز نکرد؛ ولی سازمان دانشجویان جبهه، که به طور مستقل عمل می کرد، بسیار فعال و پویا بود، و پس از وابستگی به کنفدراسیون جهانی دانشجویان در سال ۱۳۴۲، با آن همکاری و وحدت داشت و به کنگره‌های فدراسیون نماینده می فرستاد.

گفتنی است که دانشجویان ایرانی در آمریکا، چند سال پیش از شهریور ۱۳۳۹، انجمنی داشتند که وابسته به دولت بود و سالانه ۱۸ هزار دلار بودجه داشت (۱۲ هزار دلار

۱. در انتخاباتی که برای تعیین پانزده تن اعضای شورای مرکزی جبهه ملی به عمل آمد، این افراد برگزیده شدند: علی شایگان، سیف پور فاطمی، ناصر قشقائی، ابراهیم یزدی، محمد نخشب، علی محمد (شاهین) فاطمی، صادق قطب زاده، مصطفی چمران، طهماسبی و... دکتر شایگان رئیس شورا، نخشب، چمران، قطب زاده، شاهین فاطمی و ابراهیم یزدی اعضای هیئت اجرایی بودند.

اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی در آمریکا می‌پرداخت، و شش هزار دلار انجمن آمریکایی دوستداران خاورمیانه^۲).

در شهریور ۱۳۳۹ همزمان با فعالیت جبهه ملی در ایران برای اولین بار ۱۷ تن از دانشجویان ایرانی، به سرپرستی صادق قطب‌زاده و محمد نخشب، تظاهراتی علیه محمدرضا شاه، در مقابل ساختمان سازمان ملل در نیویورک ترتیب دادند. خبر تظاهرات مزبور، با وجود کمی تعداد شرکت‌کنندگان آن، در ایران بازتاب گسترده‌ای داشت و مخالفان رژیم ایران در آمریکا را تشویق به فعالیت کرد. یک ماه بعد، کنگره دانشجویان ایرانی در ایالت میشیگان، برای انتخابات هیئت اجراییه انجمن تشکیل می‌شود؛ و اردشیر زاهدی، داماد شاه و سفیر ایران در آمریکا، در نطق افتتاحیه کنگره، با اشاره به تظاهرات دانشجویان در نیویورک آنها را «مصدق‌های وطن فروش!» می‌نامد. دانشجویان حاضر در جلسه علیه اردشیر زاهدی شعار می‌دهند و مانع ادامه سخنرانی او می‌شوند. در انتخابات هیئت اجرایی انجمن صادق قطب‌زاده، شاهین فاطمی، سیروس پرتوی و... به نمایندگی ملیون برگزیده می‌شوند.

از این پس بودجه دوازده هزار دلاری سفارت و متعاقب آن سهمیه پرداختی انجمن آمریکایی دوستداران خاورمیانه قطع می‌شود؛ انجمن دانشجویان از زیر سیطره سفارت خارج می‌گردد و گذرنامه دانشجویان مخالف رژیم، که صادق قطب‌زاده، در رأس آنها بود، تمدید نمی‌شود.

در آغاز سال ۱۳۴۰ دو گروه سیاسی در ایالات متحده آمریکا فعالیت می‌کرد: جبهه ملی و توده‌ها. سازمان دانشجویان ایرانی که ترکیبی از ملیون و توده‌ایها بود، همواره در معرض رقابت آن دو گروه برای زیر نفوذ قرار دادن سازمان قرار داشت. روزنامه اندیشه جبهه، به مدیریت نخشب، ارگان ملیون بود. چندی بعد، سیف پورفاطمی، شاهین فاطمی و خسرو قشقائی، سازمان جدیدی به نام جبهه ملی در تبعید، تشکیل دادند که پا نگرفت.



۲. انجمن آمریکایی دوستداران خاورمیانه یک سال پس از کودتای ۱۳۳۲ تشکیل شد. در ایران هم شعبه‌ای داشت، به برخی از دانشجویان ایرانی کمک می‌کرد. در سازماندهی پذیرایی از شاه در سفرهایش به آمریکا نیز نقش داشت.

اعلام «انقلاب سفید» شاه، دستگیری سران جبهه ملی، سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و محکومیت سران نهضت آزادی در دادگاههای نظامی، در روابط سازمانهای سیاسی و دانشجویی خارج از کشور تغییراتی به وجود آورد و منجر به درگیری ایدئولوژیکی بین آنها گردید.

پس از دستگیری و محاکمه سران نهضت آزادی، همه سازمانهای سیاسی و دانشجویی، حتی حزب توده، اعتراض کردند، ولی با مطرح شدن آیت الله خمینی، در جبهه ملی و کنفدراسیون دانشجویان، بر سر قضیه قیام روحانیون، اختلاف ایجاد شد و توده ایها موضع مخالف گرفتند. فکر ایجاد جبهه، بدون احزاب و با شرکت احزاب هم به صورت یک مسئله جدید مطرح بود. فروپاشی جبهه ملی دوم، به خارج سرایت کرد و ایجاد جبهه سوم در خارج از کشور نیز به نتیجه نرسید. اپوزیسیون در ایران سرکوب شده بود و فکر نبرد مسلحانه با رژیم مطرح بود. در چنین اوضاع و احوالی، ملیون ایرانی در آمریکا در صدد برآمدن با ایجاد نهضت آزادی، مبارزه را دنبال کنند.

نهضت آزادی ایران در آمریکا

رهبران بنیانگذار نهضت آزادی ایران در (آمریکا)، چند تن از فعالان سابق نهضت مقاومت ملی و سازمان دانشجویان جبهه ملی بودند که برای ادامه تحصیل و یا به حال تبعید، در خارج از ایران به سر می بردند. مشخصترین آنها علی شریعتی (در اروپا) ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و صادق قطب زاده بودند.

علی شریعتی؛ روشنفکر برجسته، متفکر انقلابی و اسلام شناس، که برای ادامه تحصیل به اروپا رفته بود، با دوستان مبارز خود در آمریکا ارتباط داشت و شعبه نهضت آزادی را در خارج از ایران ایجاد کرد.^۳

ابراهیم یزدی؛ در سال ۱۳۱۰ در قزوین تولد یافت. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان دارالفنون با درجه ممتاز به پایان رسانید. سپس در رشته داروسازی دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت، در عین حال یکی از رهبران انجمن اسلامی دانشجویان بود. در جریان قیام سی ام تیر ۱۳۳۱ در سازماندهی دانشجویان دانشگاه، در پشتیبانی از مصدق فعالیت کرد. پس از کودتای ۱۳۳۲ به نهضت مقاومت ملی پیوست و در کمیته انتشارات

۳. بیوگرافی دکتر علی شریعتی در پایان این بخش خواهد آمد.

نهضت فعال بود. در سال ۱۳۳۹ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در رشته داروشناسی و نیز بخش تخصصی غده‌شناسی^۴ به درجه دکترا نائل آمد. مدتی در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست، مطالعه و تحقیق کرد، سپس در دانشکده پزشکی هوستن با عنوان دانشیار به تدریس پرداخت.

دکتر یزدی از فعالترین رهبران نهضت آزادی در آمریکا و نیز از طرفداران مبارزه مسلحانه بود. وی همراه با چند تن از یاران خود در تابستان ۱۳۴۳ برای فراگیری آموزش چریکی به مصر رفت و مدت دو سال در آن کشور بود، سپس در لبنان به چمران پیوست. در سال ۱۳۵۷ همزمان با تبعید آیت‌الله خمینی از بغداد، به ایشان پیوست. پس از پیروزی انقلاب مدتی معاون نخست‌وزیر بود، سپس به جای دکتر سنجابی وزیر خارجه دولت موقت شد. یزدی، مردی هوشمند و نویسنده‌ای زبردست به شمار می‌رود. وی، در درک و تحلیل مسائل سیاسی از تبحر خاصی برخوردار است. درباره فعالیت‌های سیاسی یزدی، در سال‌های بعد از انقلاب، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

مصطفی چمران؛ در سال ۱۳۱۱ در یک خانواده مذهبی ساکن جنوب تهران متولد شد. تحصیلات متوسطه را در دارالفنون و دبیرستان البرز تهران به پایان رسانید. از سنین نوجوانی عضو انجمن اسلامی دانشجویان بود. در سال ۱۳۳۲ در دانشکده فنی دانشگاه تهران به ادامه تحصیل پرداخت، در همین زمان به عضویت نهضت مقاومت ملی درآمد و در توزیع و پخش نشریات نهضت در دانشگاه فعال بود. چمران در سال ۱۳۳۸ دوره دانشکده را با رتبه ممتاز به پایان رسانید، پس از یکسال تدریس، با استفاده از بورس تحصیلی به ایالات متحده آمریکا رفت، ابتدا در تگزاس و سپس در دانشگاه برکلی کالیفرنیا، به تحصیلات عالی ادامه داد. او از برجسته‌ترین دانشجویان ایرانی بود و طی سه سال به درجه دکترا در رشته الکترونیک نائل آمد. چمران در کالیفرنیا، انجمن اسلامی دانشجویان را ایجاد کرد. پس از فراغت از تحصیل، به استخدام کمپانی «بل» در نیوجرسی درآمد. در سال ۱۳۴۳ به خاورمیانه سفر کرد و مدت دو سال همراه با یاران نهضت آزادی در مصر، سپس در لبنان تعلیمات چریکی را فرا گرفت. با امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان، و جنبش امل، همکاری نزدیک داشت. پس از پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و مدتی در کابینه موقت، وزیر دفاع بود.